

خوانش تحلیلی انیمیشن «خوش قدم»، با رویکرد معرفت شناختی هابرماس

 10.52547/ami.1105

جواد مویزچی / دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش مسائل ایران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، تهران، ایران.*
sajidkhodaiar@merit.edu.ir / استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، تهران، ایران.

دریافت: ۱۴۰۰/۶/۱۲ - پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۱

چکیده

«خوش قدم» انیمیشنی کودکانه است که به رغم روایت ساده و دوست داشتنی اش در ضرورت توجه انسان ها به محیط زیست و زیست گاه پنگوئن ها؛ با خوانش متن محور اخیر، ایده های متفاوت و البته نگران کننده، از نسبت سلسله مراتبی و استیلاجوی انسان برخوردار مدرن، از آن فهم می شود. براساس روش تحقیق، این مقاله برگرفته از رویکرد متن محور ریکور و چارچوب نظری آن، ملهم از روش شناختی هابرماس، دیگر کمتر نشانی از سرخوشی اولیه در مواجهه با پیام های نوع دوستانه اثر باقی می ماند و در عوض، تأملاتی هراس انگیز از نسبت سوژه به ابژه و نگاه کنترلی انسان مدرن به عنوان فاعل شناسا نسبت به محیط و موجودات پیرامونی اش حتی انسان ها و جوامع کمتر برخوردار حاصل می شود. از جمله اهداف اصلی این پژوهش آن است که نسبت های این داستان را، در خوانشی تمثیلی و استعاره ای تا مرز میان نسبت کشورهای شمال و جنوب پیش برد و مقدمه ای بر طرح شکاف دوقطبی حاکم بر جهان امروز گشاید و تعبیر جدیدی از نسبت های هویت ساز «خود» و «دیگری» ارائه دهد. بازنمایی اهمیت مقوله زبان، به عنوان بستر تفکر و ارتباط و فهم بین الذهانی مبتنی بر آرای هابرماس در چارچوب این روایت انیمیشنی، از نتایج این مقاله است که بیش از پیش، جدی گرفتن این رسانه هنری را برای طرح و انتقال مباحث معرفت شناسی و دانش سیاسی نشان می دهد.

کلیدواژه ها: انیمیشن خوش قدم، سوژه مدرن، زبان، کنش ارتباطی، هابرماس.

Analytical Reading of “Happy Feet” Animation, with Habermas Epistemological Approach

 **10.52547/ami.1105**

Javad Mavizchi / Ph.D. Student of Political Science Orientation to Iranian Issues, Faculty of Law and Political Science, Islamic Azad University South Tehran Branch, Tehran, Iran.* jama2018ps@gmail.com

Seyed Khodayar Mortazavi Asl / Assistant Professor of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Islamic Azad University South Tehran Branch, Tehran, Iran.

Received: 2021/9/3 - **Accepted:** 2022/1/1

Abstract

“Happy Feet” is a children’s animation, that despite a lovely narrative, in the necessity of attention human beings to environment and penguins’ habitat, with Paul Ricoeur text axis read, the different and worrying ideas of the hierarchal and hegemonic ratio of modern human beings are understood. According to the research method, this article, retrieved from text axis Ricoeur’s approach and theoretical framework retrieved from Habermas’s methodology, less sign of the primitive happiness does not remain in dealing with humanitarian messages. And in return, terrible thoughts are obtained from the subject of the object and the look of modern human control towards the environment. Among the main goals of this research is the ratio of this story, in the reading symbolic and metaphorical, to the border between the north and south countries. And the introduction to the bipolar gap in the world is today and provides a new interpretation of itself and other ratios. Representation of the importance of language category, as a bed and thinking, intersubjectivity, based on Habermas’s comments, in the context of this animated narrative, is the result of this article. More than a seriously showing this mediated artistic (to design and transfer the dissemination of epistemology and political science.

Keywords: Happy feet animation, modern subject, language, communication act, Habermas.

مقدمه

«خوش قدم»^۱ سرگذشت پنگوئنی استثنایی به نام «مامبل» است که در پی کاهش منابع غذایی در قطب جنوب، در صدد کشف علت ماجرا از طریق گفت‌وگو با انسان‌ها برمی‌آید. او با حرکات هنری (رقص‌پا)، ترحم و توجه انسان‌ها و متعاقباً توجه افراد تأثیرگذار در کشورهای توسعه‌یافته را نسبت به وضعیت دیگر پنگوئن‌ها برمی‌انگیزاند. لیکن در ورای این لایه ساده از روایت انیمیشن، از منظر تحلیلی این مقاله (که برگرفته از نظریه کنش ارتباطی هابرماس است)، نوعی قرابت ذهنی درباره «نسبت‌های سلسله مراتبی قدرت و برخورداری» تداعی می‌شود. نسبتی که در یک سوی آن، انسان متمدن و برخوردار به‌عنوان سوژه قرار دارد و در سوی دیگر، پنگوئن‌ها (به مثابه اُبژه‌ای عقب‌مانده و مستحق کمک).

در مطالب پیش‌رو، با اشاره به مسئله و عامل برانگیزاننده در نگارش این متن و طرح روش تحقیق و چارچوب نظری، با تکیه محوری بر الگوی شناختی هابرماس و روش ریکور، انیمیشن خوش قدم مورد بازخوانی و تحلیل قرار می‌گیرد. همچنین مفهوم تضاد «خود» و «دیگری»، مبحث هویت و کرامت انسانی، از دیگر آرای‌های است که تلاش شده به کمک آن‌ها، فهم متفاوت و عمیق‌تری از انیمیشن مذکور حاصل شود.

در مجموع، نشان داده خواهد شد که ورای روایت سرخوشانه، اولیه و نوع دوستانه اثر، چه نسبتی از روابط سلسله مراتبی و انقیادآور می‌تواند مستتر باشد. کوششی که از پیامدهای آن، توجه دقیق‌تر به رسانه‌ای چون انیمیشن، برای بیان و انتقال مفاهیم نظری و اندیشه‌ای خواهد بود.

بیان مسئله

عامل محرک اصلی در نگارش این متن، برآمده از یک سکانس تراژیک در انیمیشن خوش قدم است. سکانشی که مامبل (قهرمان داستان) متأثر از اقدامات تخریبی انسان مدرن، در آوار یومی به‌نمایش گذاشته شده و در اثر انقطاع از گذشته و دیگر دوستانش،

قدرت تکلمش را از دست می‌دهد! این صحنه دردناک را می‌توان این‌گونه روایت کرد که انسان مدرن و در مدار کشورهای شمال، مبدع حلقه اول تولید بحران و ایجاد آنومی بوده و حتی اقدام اصلاحی، حمایتی و به‌ظاهر خیرخواهانه او نیز در تداوم بسط «نسبت بالا به پایین» و تحکیم وابستگی رخ می‌نماید.

با زبان فیلم، ماهی‌گیران صنعتی کشورهای توسعه‌یافته، هم عامل اولیه کاهش منابع غذایی و تولید بحران برای پنگوئن‌ها بودند و هم آن‌گاه که در پایان داستان، اقدام به کمک به موجودات قطب جنوب می‌کنند؛ در شکلی دیگر تسلط و انقیاد خود بر موجودات فرودست را تعمیق می‌بخشند.

مامبل (کاراکتر متفاوت و محکوم در بین توده یک شکل و قبیله‌ای پنگوئن‌ها) هنگامی توانست مورد توجه و منشأ اثر قرارگیرد و ناجی هم‌نوعانش شود که به مهاجرت و گفت‌وگو با انسان‌ها اقدام کرد. این توصیف نخبگانی و نمایندگی‌کننده از مامبل، بسیار شبیه آن چیزی است که بعضاً از روشنفکران جهان سومی و کوچنده به کشورهای توسعه‌یافته تصویر می‌شود. درام کلیشه‌ای از موجودات باهوش و دغدغه‌مندی که در موطن خود در غربت و تحقیرند و پس از مهاجرت به جامعه‌ای پذیرا، با ابزارها و امکاناتی جدید به کشورهایشان باز می‌گردند و منشأ تغییرات می‌شوند. در قبیله مامبل نیز هم قبیله‌ها، توان درک نخبگی او را ندارند. ولی مامبل به انسان‌های بهره‌مند پناه می‌برد و با برانگیختن حس ترحم آن‌ها، مزایایی را برای دیگر پنگوئن‌ها به ارمغان می‌آورد. لیکن این ارمغان توأم است با نصب ردیاب و کنترل‌کننده‌هایی که برای رصد و مراقبت از مجموعه پنگوئن‌ها به کار برده‌اند.

در انتها، انسان‌های ناجی، فاتحانه و سوار بر هلیکوپتری بر فراز توده جمعیتی پنگوئن‌ها غذاخوردن و اجازه بقاء یافتن این موجودات را نظاره می‌کنند و از دانش فنی (ردیاب بر روی بدن پنگوئن‌ها) که برای کنترل و مراقبت آن‌ها به کار برده‌اند، برخود می‌بالند و علی‌الظاهر نجات یافتگان طرف مقابل از مرگ و گرسنگی نیز، سرخوشانه و ترانه‌خوان از شرایط جدید لذت می‌برند. ناظر سوم ماجرا (مخاطبان انیمیشن) نیز پیامی کلی و اخلاقی حاکی از مذمت تخریب اکوسیستم و اهمیت حفظ محیط زیست

(البته با قهرمانی و عاملیت جماعت انسانی دارای تکنولوژی) برداشت خواهند کرد! این موقعیت‌ها به شدت می‌تواند در کنایه با مناسبات کشورهای مرکز (جوامع برخوردار) و کشورهای پیرامونی (کمتر بهره‌مند) قیاس شود، موقعیتی که زمینه بازخوانی اثر با بهره‌گیری از اندیشه متفکری چون یورگن هابرماس (در مباحث مرتبط با زبان‌شناسی و رویکردهای تفسیری) و فرانسیس فوکویاما (در مباحث مرتبط با هویت و کرامت انسانی) را فراهم کند.

روش‌شناسی

روش‌شناسی مقاله برگرفته از هرمنوتیک پدیدارشناسانه و متن‌محور «پل ریکور» است. مطابق دیدگاه ریکور، متن دارای جهانی است مستقل از جهان خواننده و خواننده برای ورود به آن و فهم معنایش، باید به تفسیر و تأویل واژگان، مفاهیم و عبارات مندرج در متن بپردازد.

منظور از متن نیز هرگونه اثر دینی، فلسفی، ادبی، داستانی، هنری، استعاری، اسطوره‌ای، نمایشنامه‌ای یا به کل، هر نوع اثر انسانی است که تجلی تجربه زیسته و زندگی روزمره انسان‌ها یا حاصل تخیل ذهنی آن‌هاست. به بیان ریکور،

«این‌جا مسئله دیالکتیک میان متن و خواننده مطرح است، یا بهتر بگوییم دیالکتیک دو دنیا، دنیای متن و دنیای خواننده، به‌راستی هر متن امکانات سکونت در جهان را نشان می‌دهد. برخورد میان متن و خواننده، برخوردی است میان تمامی ادعاهای متن، افقی که بدان راه می‌یابد، امکاناتی که آشکار می‌کند و افقی دیگر، افق انتظارهای خواننده» (ریکور، ۱۳۷۳: ۶۳-۶۴).

ریکور از یک‌سو، به ظرفیت‌های ژرف زبان و قابلیت آفرینندگی و زنده بودن آن تأکید دارد که از ایستایی و کهنگی در گذر زمان جلوگیری می‌کند:

«در استعاره زنده، من کوشیدم تا نشان دهم که چگونه زبان می‌تواند خود را تا آن حد گسترش دهد که دیگر بتواند برای همیشه طنین‌های

تازه را درون خود کشف کند» (همان: ۷۱)

یا می‌گوید:

«تمامی زبان‌های مجازی، بالقوه فهم پذیرند و نظام مفهومی آن‌ها
شکلی آفریننده دارد... مفاهیم نیز می‌توانند گشوده، آفریننده و زنده باشند

(همان: ۷۹)

[یا می‌افزاید] در خواندن هیچ موردی وجود ندارد که به تعمق پایان
دهد» (همان: ۶۵).

از این عبارات، وجوه هرمنوتیکی پدیدارشناختی کاملاً پیداست که در این مقاله، با
بهره‌گیری از آن‌ها می‌توان به دنیای انیمیشن خوش قدم راه یافت و با آن وارد گفت‌وگو
شد و با دریافت معنایی از آن، خوانشی نوین و زنده و متناسب با تحولات سیاسی و
شرایط اجتماعی زمانه کنونی ارائه داد.

از سوی دیگر، اما ریکور استقلال دنیای متن را به معنای «قائم به خود» یا «در خود
بسته» بودن متن نمی‌داند، بلکه «نوعی طرح‌افکنی دنیای جدیدی متفاوت از دنیایی
که در آن میزیم»، تلقی می‌کند که در نتیجه آن

«خواننده همزمان متعلق است به افق تجربه تخیلی در اثر از یک
سو، [و افق کنش‌های واقعی خود از سوی دیگر است]. افق انتظارات و افق
تجربه‌ها متداول ما با یکدیگر برخورد نموده، در یکدیگر ممزوج می‌شوند.
گادامر در این زمینه از *امتزاج/افق‌ها* سخن می‌گوید که ضرورت هنر فهم
متن هست» (برنز و پیکارد، ۱۳۹۹: ۴۵۵).

و در نهایت، همان‌گونه که هابرماس در نقد کتاب *دیالکتیک روشنگری* توصیه
می‌کند که خواننده نباید تسلیم افسون کلام و زبان کتاب دیالکتیک روشنگری شود
و فاصله گرفتن از موضوع کتاب را باعث کمک به دقت در بررسی می‌داند (هابرماس،
۱۳۷۵: ۲۹۵)، در این‌جا نیز به جهت روشی تلاش می‌گردد برای فهم دقیق‌تر و خوانش
انتقادی خوش‌قدم، قدری از لایه ظاهری اثر فاصله گرفته و از معنای نهفته در آن
رمزگشایی شود.

چارچوب نظری

مدل معرفت شناختی هابرماس در نظریه «کنش ارتباطی» و توصیفی که او از لایه‌های سه‌گانه سوژه و ابژه ارایه می‌دهد، به‌عنوان چارچوب نظری و محور اصلی مباحث، مدنظر است. براین اساس، مقاله در پی آن است تا از روابط مورد نمایش در انیمیشن بین انسان با پنگوئن، مناسبات «جوامع برخوردار» با «جوامع نابرخودار» را تمثیل و تحلیل کند و آن را با سطوح سه‌گانه سوژه و ابژه، بسنجد. از آن‌جا که رئوس نظریه کنش ارتباطی، در پیوند با تحلیل‌های پیش‌رو، مورد نقل‌قول قرار گرفته، از تکرار آن‌ها در این قسمت صرف‌نظر شده و به بندهای آتی و ضمن مباحث تحلیلی ارجاع می‌گردد.

پیشینه پژوهش

تحلیل انیمیشن‌ها از منظر روش‌شناسی علوم سیاسی، به‌طور عام و اندیشه سیاسی به‌طور خاص، پدیده‌ای کم‌سابقه در ادبیات علمی محسوب می‌شود. عمده نقدها و تحلیل‌هایی که با رویکردهای علمی - پژوهشی صورت گرفته، معمولاً به دنبال تبیین نحوه بازنمایی برخی موضوعات فرهنگی در آن‌هاست. به‌عنوان مثال، جست‌وجوی موضوعاتی چون اسطوره، ترسیم سیمای زن، سبک‌زندگی، نحوه پرداختن به هنجارهای تربیتی و... از عمده موضوعات مقالات تولیدی پیرامون انیمیشن‌هاست و درعوض کمتر مواردی مبنی بر مبناء قراردادن یک انیمیشن برای فهم نظریه‌های سیاسی و از آن مهم‌تر روش‌شناسی و معرفت‌شناسی سیاسی مورد توجه بوده است.^۲ درخصوص انیمیشن خوش قدم، بیش‌ترین حجم یادداشت‌ها و مقالات متمرکز بر مباحث تکنیکی و ساخت اثر بوده و اندک مطالب اندیشه‌ای درباره آن، بر مباحثی چون تخریب محیط‌زیست و یادآوری این نکته برای کودکان تمرکز داشته است. از معدود و از جمله نزدیک‌ترین محتواهای تولیدی به مسئله و دغدغه نوشتار حاضر، مقاله‌ای باعنوان «تحول بازنمایی دیگری در انیمیشن‌های برنده جایزه اسکار» به قلم راودراد و عاله‌پور (۱۳۹۵) است که با استفاده از روش نشانه‌شناسی سه‌سطحی بارت،

به تحلیل ده انیمیشنی که طی سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۴ موفق به کسب جایزه اسکار شده‌اند، از نظر چگونگی بازنمایی مفهوم «دیگری» و «دلالت‌های ایدئولوژیک» در آن‌ها می‌پردازند. در مقاله مذکور، این نتیجه حاصل شده که اگر در گذشته، نژاد و جنسیت مشخصه «دشمن» و «دیگری» را تشکیل می‌داد، در انیمیشن‌های متأخر برنده اسکار، افکار، عقاید و رفتار ایشان است که مشخص می‌کند چه کسی «دیگری» است.

بر این اساس، دیگری کسی است که مخالف تغییر یا پایبند سنت است و یا به «محیط زیست» آسیب می‌زند. در مقاله مذکور «مامبل» قهرمان انیمیشن خوش قدم، یک دیگری در برابر دیگر هم‌قبیلگی‌هایش فرض شده که در انتها، صفت قهرمانی‌اش بر همه عیان می‌شود و این نتیجه حاصل شده که رویکرد آثار اخیر و انیمیشنی که موفق به جایزه اسکار شده‌اند، «دیگری» رویکردی پست‌مدرنیستی و توأم با به رسمیت‌شناخته‌شدن دارد، بر این اساس هویت مامبل به‌عنوان یک «دیگری» استثنایی و متفاوت مورد تأیید و تکریم قرار می‌گیرد (همان).

در مقاله پیش‌رو، «دیگری» بودن مامبل نزد هم‌قبیلگی‌هایش چندان مورد توجه نیست، بلکه تمرکز بر «دیگری» به‌نام انسان برخوردار و در مدار شمال موضوعیت دارد که عامل اصلی تغییرات زیست‌محیطی بوده و رابطه فرادست - فرودستی بر موجودات قطب جنوب دارند. گرچه با این نکته می‌توان همراه شد که انسان عامل مشکلات زیست‌محیطی، در این انیمیشن زشت توصیف نشده، بلکه سخاوتمندانه اقدام به جبران اشتباهش می‌کند.

در کنار حجم اندک مطالبی که خوش‌قدم را موضوعی برای بحث‌اندیشه‌ای و سیاسی قرار می‌دهد، ارجاع به نظرات شناختی «هابرماس» به وفور در آثار مکتوب داخلی و خارجی یافت می‌شود؛ چراکه معمولاً آن‌جا که سخن از فهم دوسویه است، به سهولت ردپایی از هابرماس یافت می‌شود.

ازجمله پژوهش‌هایی که نظرات هابرماس را مبنای تحلیل آثار نمایشی قرار داده، می‌توان به مقاله «بررسی کنش متقابل دراماتیک بین شخصیت کودک و بزرگسال در

نمایش رادیویی بر مبنای نظریه کنش ارتباطی هابرماس» اشاره کرد. در این نوشته که مشخصاً نمایش رادیویی شازده کوچولو با روش تحلیل محتوای کیفی بررسی شده، براساس نتایج آن، عنوان شده شخصیت کودک در درام رادیویی باید تمام ظرفیت‌های یک شخصیت دراماتیک را داشته باشد، اما کنش‌های کلامی او نباید هم‌پای بزرگسال باشد، بلکه باید متناسب با ویژگی‌ها و سطح تجربه زیسته او باشد. چنان که استفاده صحیح از کنش کلامی شخصیت کودک منجر به خلق دو نیروی برابر و متضاد در درام رادیویی می‌شود که از برآیند آن‌ها معنا به درستی صادر می‌شود (مهدی‌زاده مقدس و همکاران، ۱۳۹۷).

در خلا، ارجاع به مقالاتی که انیمیشن خوش قدم را از منظر روش هابرماس توضیح دهد، به ناچار عمده تمرکز در پیشینه تحقیق معطوف به مقالات و آثاری خواهد بود که دیدگاه‌های هابرماس را به‌ویژه در حوزه کنش ارتباطی و مقوله زبان مورد توجه دارند و در این بین، کتاب *نظریه کنش ارتباطی* نوشته شخص هابرماس مهمترین مآخذ خواهد بود که در ادامه متن و به موازات پیش برد مباحث به کار رفته است. شایان ذکر است که تاکنون بیش از صدها عنوان اثر شامل کتاب، مقاله، یادداشت و مصاحبه از خود هابرماس و

«بنابه اظهار رنه گورتزن، تا سال ۱۹۸۲ چیزی حدود ۱۹۰۰ اثر درباره هابرماس چاپ و منتشر شد که آن‌ها را در یک کتاب‌شناسی فهرست نمود. مجموعه مذکور در چاپ بعدی همراه با تجدید نظر و اضافات در سال ۱۹۹۰ بالغ بر ۳۰۰۰ اثر شده بود» (نوذری، ۱۳۸۶: ۱۴؛ به نقل از Gortzen

(and Habermas, 1982).

بدیهی است که این تعداد در سال‌های اخیر رو به افزایش بوده است و لذا، در این جا، امکان حتی ذکر نام این همه عنوان نه از خود هابرماس و نه از دیگران درباره دیدگاه‌های وی میسر نیست تا چه رسد به این که به محتوای آن‌ها اشاره شود. اما آن چه مسلم است فقدان اثری علمی یا تحلیلی درباره مفاد انیمیشن خوش قدم از منظر مورد توجه این مقاله است.

سطوح معرفت‌شناختی هابرماس در خوانش خوش‌قدم

مضمون علاقه انسان به حیوانات، به‌عنوان مصداقی از موجودات معصوم و مستحق دریافت ترحم، گرچه مفهومی دیرینه و تاریخی در آثار هنری است، لیکن با تغییر بسیاری دیگر از شئون زندگی انسان مدرن، این رابطه نیز با اعوجاجاتی همراه بوده است. به‌عنوان مثال، بیان شده:

«حیوانات خانگی حد واسط انسان‌ها و اشیاء هستند... حضور مشفقانه

آن‌ها نشانه شکست رابطه انسانی و توسل به ایجاد یک محیط خانگی از

روی خودشیفتگی است...» (بودریار، ۱۳۹۳: ۱۰۱).

ازسوی دیگر، به‌نظر می‌رسد نسبت انسان نه با حیوان خانگی، بلکه با دیگر موجودات و چه بسا انسان ضعیف‌تر از خودش، همواره با بارقه‌ای از ترحم و تفنن همراه بوده است و گاهی این نسبت را در بهترین شکلش، توأم با نوعی اقتدار و سلطه می‌توان تبیین کرد؛ گرچه برخی تبیین‌ها از نسبت انسان با طبیعت و دیگر موجودات در روزگار کهن و باستانی، روایت‌هایی به دور از سلطه بلکه زنده و دارای پیوند درونی ادراک می‌کردند.^۳ بدیهی است این نوع هستی‌شناسی و نگاه کیهانی به موجودات غیرانسانی، وضعیت را در نسبتی بسیار متفاوت از نگاه سلسله‌مراتبی و تسخیرگر قرار می‌دهد.

داستان انیمیشن خوش‌قدم گرچه از دریچه نگاه یک حیوان با تصویری موهوم و گریه از انسان‌ها آغاز می‌شود، لیکن در میانه داستان با تصویری حمایتی و بالا به پایین از انسان‌های برخوردار نسبت به حیوانات تغییر می‌یابد و در انتهای داستان، پنگوئن‌ها با دریافت کمک‌های غذایی و نجات‌یابی از خطر انقراض، تصورشان از انسان‌ها به موجوداتی ناجی و مهربان تغییر می‌کند. لیکن این روایت، تنها یکی از برداشت‌های پرشمار این داستان می‌تواند باشد. روایت دیگر نسبتی است که بین انسان‌های برخوردار و صاحب تکنولوژی به‌عنوان سوژه، با موجودات در معرض انقراض و آسیب داستان (پنگوئن‌ها) به‌عنوان اَبژه برقرار می‌شود.

«... هابرماس دانش‌ها را تابع تعلقات آدمی می‌داند، و برحسب این که

تعلق آدمی به فهم یا کنترل یا رهاسازی باشد، [معتقد است] نوع دانش

می تواند تأویلی، تجربی، یا نقدی باشد» (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۰۷).

منطق شناختی هابرماس، سه سطح علاقه انسانی برای شناخت را احصاء می کند که شامل موارد زیر است:

۱. علاقه تکنیکی و تمایل به تسلط بر طبیعت.

۲. علاقه به شناخت ارتباطی.

۳. علاقه به رهایی (سلیمی، ۱۳۸۴: ۲۲۵).

با انطباق این سه سطح در انیمیشن خوش قدم، درمی یابیم که در آن علاقه سوژه (انسان های توسعه یافته) نسبت به ابژه (پنگوئن ها) به سطح سوم علایق انسانی، یعنی علاقه به رهایی نمی رسد؛ چراکه حتی پس از کنش ارتباطی صورت گرفته بین کودک با مامبل در محیط آکواریوم و برقراری نوعی ارتباط بین این دو، محصول و خروجی این ارتباط، تسلط بیشتر و فن آورانه تر انسان نسبت به محیط زیست پنگوئن ها می گردد. ضمن این که فراموش نمی کنیم که مامبل با حضورش در آکواریوم به شکل تراژیکی، حافظه اش را از دست می دهد و ارتباطی که با کودک برقرار می شود؛ نه مبتنی بر فهم و شعور مامبل، بلکه نوعی کنش بدون اراده و صرف حرکت بدنی بوده و این ارتباط هرگز در تراز فهم سوژه - سوژه نیز قرار نمی گیرد.

در برداشت این مقاله از انیمیشن خوش قدم مبتنی بر آرای هابرماس، دانش و ارزش توصیفی در اثر، بیش از هر چیز در زمره دانش های تجربی ارزیابی می گردد. به این مفهوم که

«اگر علاقه انسان به این باشد که موضوع مورد مطالعه خود را تحت سلطه درآورد یا در چنگ و اسارت بگیرد از دسته «علوم تحلیلی»، «علوم تجربی» و اثباتی است. نسبت در این لایه، نسبت «سوژه - ابژه» است؛ یعنی موجودی که برخوردار از شعور است، و موجودی دیگر که فاقد شعور است و اسیر و استثمار می شود...» (رزاقی، ۱۳۸۱: ۳۵).

ترحم انسان های برخوردار به عنوان عامل مؤثر در خوشبخت کردن موجودات بدبخت (مثل پنگوئن ها) از جمله پیام های دریافتی از اثر است به نحوی که مبتنی

بر قرار گرفتن سوژه انسانی به عنوان فاعل شناسا و دارای مدخلیت در خوشبخت یا بدبخت نمودن ایزه‌های پیرامونی‌اش (پنگوئن‌ها)، گشایش و نعمت برای پنگوئن‌ها گسیل می‌شود. ارزش‌های پرتابی از انیمیشن در پایان داستان به وضوح، انقیاد و کنترل هرچه بیشتر موجودات ضعیف کره زمین (پنگوئن‌ها) را در ارتباط با انسان‌های برخوردار به نمایش می‌گذارد.

شایان ذکر است که هابرماس در خصوص چگونگی هماهنگی کنش‌ها بین کنش‌گران، دو سازوکار ارایه می‌کند. در سازوکار اول به توافق رسیدن بین کنشگران، مبتنی بر توافق و رضایت را طرح و آن را توافقی بر مبنای عقلانیت مفاهمه‌ای یا فرهنگی و بر اساس احترام به اعتقادات و استدلالات متقابل می‌داند. در این سازوکار، میزان و توان اقناع‌کنندگی استدلال نقشی محوری و تعیین‌کننده داشته و بر کرسی حقیقت می‌نشیند؛ چراکه در این جا و براساس نظریه هابرماس، حقیقت امری گفتمانی، بین‌الذهانی و مبتنی بر استدلال عقلانی است و سخن آخر در تصمیم‌گیری‌ها و قانون‌گذاری‌های ملی و بین‌المللی مختص توان مجاب‌کنندگی یک استدلال است که وی از آن به عنوان «استدلال برتر» یاد می‌کند (لسناف، ۱۳۸۵: ۴۰۵). برای مثال، استدلال برتر در یک پارلمان یا مجلس قانون‌گذاری در یک دموکراسی گفت‌وگویی یا اخلاقی، مبنای وضع قانون است.

این سازوکار اساساً متعلق به حوزه عمومی یا به تعبیر هابرماس حوزه «جهان زیست» است که در آن آزادی بیان و انتقاد و گفت‌وگو متداول و رایج است. سازوکار دوم را مبتنی بر «نفوذ» عنوان می‌کند که بیش‌تر مربوط به حوزه دولت یا «سیستم» است که عمدتاً از طریق پول و ثروت و یا قدرت و زور در حوزه عمومی و جهان زیست نفوذ می‌کند و سعی می‌کند آن را تحت سلطه و تسخیر خود درآورد. به بیان دیگر، سازوکار دوم بدین معناست که کنش‌گری، کنشگر دیگر را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار می‌دهد تا او را مجبور به انجام کنشی معین کند. هدف از این همکاری کنشی، کسب موافقت و به تفاهم رسیدن درباره عالم نیست، بلکه تلاش کنشگران برای تأثیر متقابل بر یکدیگر به‌منظور دستیابی به اهداف خودشان است. این جاست که استدلال

و عقلانیت ارتباطی به حاشیه می‌رود و بعد سلطه‌گری و تسخیرگری به‌جای بعد تفاهمی و گفت‌وگویی قرار می‌گیرد (Habermas, 1981: 387).

دغدغه و مسئله این مقاله در این نقطه و در این گام از رویکرد نظری هابرماس تلاقی می‌کند؛ مواجهه «سیستم» با «جهان زیست». بدین معنا که هر اندازه حوزه جهان زیست فراخ‌تر و فراگیرتر بوده و از نفوذ دو عامل فاسدکننده پول و قدرت به دور باشد، امکان تفاهم و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و برنامه‌ریزی مبتنی بر گفت‌وگو و استدلال در روابط و مناسبات میان انسان‌ها بیش‌تر می‌شود و بالعکس، هر جایی که سیستم با استفاده از پول و قدرت به زیست جهان متعرض شود، حوزه آزادی محدود و دامنه سلطه‌گری افزایش می‌یابد، «که منجر به تحریف زیست‌جهان توسط سیستم می‌شود» (لسناف، ۱۳۸۵: ۴۱۲). به عبارتی، در این جاست که نگاه نقادانه به سیستم، معنا و مفهوم می‌یابد و همین جاست که رابطه سلسله‌مراتبی و استثمارجویانه از روابط قوی‌ترها با جوامع ضعیف و کمتر برخوردار، که در تمثیلی از مناسبات انسان‌ها با پنگوئن‌های این انیمیشن ارایه شده، استخراج می‌گردد و چنان‌چه این رابطه استثمارگری مورد نقادی قرار گیرد، زمینه برای رهایی فراهم می‌شود. هابرماس این مرحله از آگاهی را تعلق به «رهایی» می‌نامد و روش «نقدی و دیالکتیکی» را توصیه می‌کند. به بیان دیگر، از نظر هابرماس حاصل شناخت ارتباطی و عقلانیت تفاهمی می‌بایست رهایی و آزادی آدمی باشد از رنج و ستم و تبعیض و خشونت. «در واقع، در تعلق نوع سوم، علایق آزادی‌خواهانه و رهایی‌بخش است» (رزاقی، ۱۳۸۱: ۳۵).

نگاه اخیر و نقادانه این نوشتار به اثر سینمایی خوش‌قدم، مبتنی بر رویکرد آزادی‌خواهانه و رهایی‌بخش خواهد بود؛ چراکه ورای بلوغ و آگاهی یافتن انسان‌های مطرح در انیمیشن (در قالب کمک و نجات آن‌ها به پنگوئن‌ها)، به مدد زبان کنش‌های بدنی؛ گرچه تا حدی از نسبت سوژه به ابژه، به فهم سوژه - سوژه ارتقاء یافته است، لیکن به‌نظر می‌رسد در این مرحله نیز نیازمند برداشتن گام سوم و مضاعفی از سوی انسان‌های برخوردار خواهد بود تا به مقوله رهایی و آزادی‌خواهی بیندیشند و درک کنند که محصول عمل آن‌ها به خطر افتادن موجودیت پنگوئن‌ها بوده است. زیرا پیش از

مداخلات آدم‌ها در طبیعت و محیط پیرامونی پنگوئن‌ها، این موجودات ذی‌شعور ساکن و مالک اصلی در قطب جنوب بوده‌اند و اگر حریم و حقوق آن‌ها محترم شمرده می‌شد؛ حتی دیگر نیازی به لطف انسان‌ها از طریق نصب ردیاب برای کنترل نسل آن‌ها نمی‌بود. اگر این احترام و حق قایل شدن برای دیگر موجودات از سوی انسان‌های مدرن، پیشرفته و کشورهای شمال وجود نداشته باشد، می‌بایست تنها منتظر سیطره هرچه بیشتر بر جنوبی‌ها و نابودی آن‌ها به قیمت تأمین منابع و ذخایر طبیعی آن‌ها بود. حتی آن‌جا که از سر ترحم تمهیداتی برای بقای جنوبی‌ها اندیشیده می‌شود، گویی محصول کار نوعی سیطره، مهار و تبدیل شدن ساکنان جنوب به ابزاری برای تفریح، سرگرمی، نوستالوژی و بوم‌گردی ساکنان بیش‌تر برخوردار زمین (کشورهای شمال) خواهد بود. در مجموع، این مفهوم را با ادبیات هابرماس می‌توان نوعی عبور از کنش راهبردی - استراتژیک (مبتنی بر نفوذ) به سمت کنش ارتباطی (مبتنی بر توافق) نامید.

مقوله بین‌الذهانی و پراکسیس

این که چگونه مقوله زبان، میانجی فهم انسانی (انسان‌های مسبب کم‌شدن منابع غذایی) با فهم بخش دیگری از موجودات ذی‌شعور این عالم (پنگوئن‌های آسیب‌دیده از تجاوز انسان‌ها به منابع طبیعی) می‌گردد، وجه دیگری از ماجراست که تلاش شده با چارچوب نظری هابرماس رمزگشایی شود.

یکی از نویسندگان حوزه تئاتر در تعریف زبان نمایشی می‌نویسد:

«ما کلمه زبان را به معنی وسیع کلمه به کار می‌بریم و منظور ما هر نشانه شنیداری یا دیداری است که بتواند معنی پیمایی را به تماشاگر منتقل کند. همان‌گونه که اوژن یونسکو می‌گفت: در تئاتر هر چیزی زبان است» (وینینی، ۱۳۷۷: ۱۹).

ورای تعاریف فلسفی و گوناگون از زبان، عرف نیز آن را به مفهومی واسط و انتقال دهنده اندیشه و موجد ارتباط مربوط می‌داند. سوسور زبان‌شناس سرشناس، عنصر

اصلی زبان را «نشانه»‌ها می‌داند، به نظر وی،

«هیچ ارتباط ضروری و حتمی حتی وضعی نیز بین نشانه‌ها و مدلول

وجود ندارد. به عبارت دیگر، نشانه‌ها خصلتی خودسرانه و اتفاقی دارند و

رابطه دال و مدلول وجود ندارد» (حقیقت، ۱۳۸۷: ۴۸۱).

و این اتفاقی بودن به زیبایی در مواجهه کودک با پنگوئن (آن گاه که مامبل از پشت شیشه آکواریوم ادا و اطوار درمی‌آورد) به خوبی مستفاد می‌شود. دال حرکتی مامبل در فرایندی کاملاً اتفاقی به تصمیماتی جهانی منجر می‌شود و این نکته‌ای است که هابرماس نیز با وام‌گیری از «آستین» بر آن تأکید دارد چنان که «از دیدگاه او، سخن می‌تواند کنش عملی انجام دهد» (همان: ۴۵۷).

اهمیت مقوله زبان و تعاریف آن در تحلیل «خوش قدم» از آن رو اهمیت می‌یابد که داستان روایت کننده دو سویه، یعنی طرف پنگوئن (به عبارت بهتر، موجودات طبیعت) و طرف انسانی است که باتوجه به تأثیر و تأثر این دو برهم، مامبل (به عنوان نماینده‌ای از پنگوئن‌ها) تصمیم به ملاقات انسان‌ها و صحبت با آن‌ها می‌گیرد و نهایتاً با زبان غیر کلامی (رقص پا) و قابل فهم برای هر دو، زمینه و امکان برقراری ارتباط با انسان‌ها و جلب توجه آن‌ها را می‌یابد. چنان که همین عمل ساده بدنی در چارچوب گفتمانی داستان آن چنان اهمیت و محوریتی می‌یابد که زمینه توجه انسان‌ها به معصومیت پنگوئن‌ها را بر می‌انگیزد و این برقراری ارتباط با این زبان مشترک، منجر به تحولات سرنوشتی برای توده فراگیری از پنگوئن‌ها می‌گردد.

اقدام مامبل، همچنین بارقه‌ای از عرفان و سیورورت دارد به‌ویژه آن‌جا که تن را به آب‌های پرخروش می‌سپارد و پیکر نیمه‌جانش در سواحلی دور از قطب جنوب یافت می‌شود و حضورش در جمع انسان‌ها، منشأ تصمیمات و تغییراتی جهانی می‌گردد. از این منظر اقدام مامبل جدای از نوعی کنش ارتباطی - زبانی، نوعی پراکسیس به نظر می‌رسد؛ یعنی ترکیبی از نظر و عمل، در قالب یک اقدام انقلابی. به نحوی که بین نظر و دغدغه‌اش (کم‌شدن ماهی‌ها) با عملش (هنر رقص پا و جست‌وجو برای کشف عامل مشکلات) نوعی انطباق شکل می‌گیرد و این دو منشأ باعث تغییر و عمل انقلابی

می‌شود.

«ما در زندگی روزمره مرتباً پیام‌های غیر کلامی می‌فرستیم، چشمک می‌زنیم، ادا درمی‌آوریم، دست‌هایمان را حرکت می‌دهیم، با دست‌ها اشاره می‌کنیم و یا آهسته با پایمان ضرب می‌گیریم. این پیام‌های غیر کلامی در کنش‌های متقابل انسانی می‌توانند بسیار مهم‌تر از اعتباری باشند که ما برای آن‌ها قایل هستیم» (محسنیان‌راد، ۱۳۶۹: ۲۴۴؛ به نقل از Shulman and Penman, 1981: 58).

در این انیمیشن، به‌خوبی این اهمیت به نمایش درمی‌آید. زبان در مفهوم وسیع غیر کلامی‌اش، نه تنها می‌تواند حامل اندیشهٔ معقول باشد، بلکه حتی احساساتی چون خشم، محبت، نیاز و جلب‌نظر را نیز با خود به‌همراه دارد و چه‌بسا صورت غیر کلامی این زبان به‌دلیل کثرت معنا و تفسیرپذیری انبوهی از مفاهیم و واکنش‌ها را نیز برمی‌انگیزد.

«زبان معنا را از طریق بیان یک گزاره تولید نمی‌کند، گزاره‌ای که یک سخن‌گوی مستقل از زبان آن را به‌زبان می‌آورد و نیت خود را مستقل از زبان مورد استفاده‌اش بیان می‌کند، بلکه اساساً به اعتبار وجود زبان است که چیزهایی از قبیل «سخن‌گو» و «نیت» موجودیت دارند (زبان در این معنا نظامی نشانه‌ای یا فرایندی معنایی است که به‌لحاظ هستی‌شناختی مستقل از تکوین سوژه شکل گرفته‌است)» (ادگار و سچ ویک، ۱۳۸۷: ۱۵۷).

بر این اساس، پنگوئن که از منظر انسان‌ها موجودی ناطق و ذی‌شعور نیست و حرکت رقص‌پا به‌مثابهٔ نوعی موهبت ذاتی همراه با تولد برای او ایجاد شده در فرایندی مستقل از سوژه (فردی - اندیشه‌ای) شکل می‌گیرد و موجد این پیام می‌گردد که پنگوئن با صادر کردن این پیام ارتباطی، تنها موجودی شیرین و معصوم است که می‌خواهد ارتباط برقرار کند و کودک تماشاگر او نیز تکلیفی جز دوست داشتن او و لذت از نمایش او ندارد و این کار و ذوق دیگر رشته‌ها و متخصصان مثل جغرافی‌دانان

و زیست‌شناسان و سیاست‌مداران است که با در نظر داشتن مسافتی که مامبل از قطب جنوب تا سواحل گرم و دور پیموده به راز مظلومیت سفر طولانی‌اش به جهت تغییرات اکوسیستمی پی ببرند. لیکن تنها همان افعال بدنی محدود پنگوئن به عنوان یک زبان غیر کلامی، پیش‌تاز اتصال و ارتباط می‌گردد و متعاقب این برقراری ارتباط دیگر معانی و نتایج شکل می‌گیرد.

گرچه امثال فرکلاف معتقدند این ارتباطات با واسطه زبان، سرانجام «صاحبان قدرت را به کنترل فقدان قدرت توانا می‌سازد» (تاجیک، ۱۳۹۰: ۲۷۷). او «فهم» و «کشف» را با میانجی‌گری زبان ممکن می‌داند. به نظر فرکلاف:

«منظور از فهم و کشف، مهار کردن موضوع مورد مطالعه نیست، بلکه در این‌جا، مقصود سیراب شدن معرفتی و درک موضوعی مطرح است، نه در سیطره قرار دادن آن و در چنگ خود اسیر کردن. در این‌جا، رویارویی از نوع «سوژه - سوژه» است؛ یعنی با دو جنس همانند و هم‌جنس روبه‌رو هستیم» (رزاقی، ۱۳۸۱: ۳۵).

هابرماس حالت معرفتی بالا به پایین به پدیده‌ها را نخستین مرحله از مراحل شناختی‌اش (و مولودی از شیوه شناختی دوره مدرن) و منجر به شیء‌گونی و مناسبات جزمی می‌داند که مشابهت زیادی به نگاه شیء‌واره انسان کشورهای پیشرفته در انیمیشن، نسبت به پنگوئن‌ها (به عنوان یک ابژه و موضوع) دارد. او رابطه و فهم بین‌انسانی را فراتر از رابطه شیء‌گونه و ابزاری قرار می‌دهد. به نظر هابرماس، اساس نظری جامعه‌شناسی را باید در چارچوب مسئله ارتباط بین‌الذهانی جست‌وجو کرد، ارتباط بین‌الذهانی به معنای هماهنگی کنش‌ها بین کنش‌گران است (Habermas, 1982: 571).

از آن‌جا که بخشی از ادعای این مقاله مبتنی بر خوانشی تطبیقی از طرف‌های انیمیشن خوش‌قدم بر مناسبات کشورهای شمال و جنوب قرار دارد، مفهوم زبان و مقوله تفسیر و فهم این زبان مشترک ارتباطی نیز از منظر این رابطه بالا به پایین، یا به عبارتی مرکز به پیرامون قابل تحلیل به نظر می‌رسد. ضمن این‌که به عقیده برخی،

کاربرد زبان به‌طور کلی، امری سیاسی است چنان‌که بر مدار این نوع نگرش «به‌وضوح می‌توان تأثیرات زبان در حیات سیاسی و اجتماعی ملت‌ها را بازشناخت. هر روز با تأثیرات ناشی از زبان در قالب قوانین، بخش‌نامه‌ها و مقررات مواجه هستیم که برای عده‌ای انقیادآور و برای عده‌ای دیگر سلطه‌آور است» (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۳).

از این‌رو، به‌جهت اثر غیریت‌ساز این تفسیر از زبان (که در انیمیشن مورد بحث تمرکز بر زبان غیر کلامی پنگوئن‌هاست) توضیح آن در خلال بحث (دگر و تمایز) اشاره می‌گردد.

مقوله دگر و تمایز

مامبل و هم‌قبیله‌ای‌هایش در معرض انقراض (به‌دلیل کمبود منابع غذایی متأثر از عمل انسان‌ها) هستند، به‌عبارتی در این رابطه، انسان، دگر (یا دشمن) مامبل و هم‌قبیله‌ای‌هایش است. در سطحی دیگر، مامبل که دچار یک مشکل هویتی به جهت عدم پذیرش از سوی هم‌نوعانش است، او به دگر کلیت قبیله‌اش درمی‌آید، زیرا هم‌قبیله‌ای‌هایش حاضر به پذیرش فردیت و خاص بودنش در انجام حرکات رقص پا نیستند. در ساحتی دیگر و در پایان داستان، همان انسان دگر، برای پنگوئن‌ها در نقش ناجی ظاهر می‌شود و تمایز مامبل و نفرت حاصل از کردار او تبدیل به عامل محبوبیت مامبل و راز نجات دیگر پنگوئن‌ها می‌گردد. مقوله‌ای که در چارچوب تحلیل گفتمانی حکایت از شناوربودن دال‌ها (وقته‌ها و عناصر) می‌نماید و هیچ وضعیتی را در شرایط گفتمانی ثابت و بدون تغییر باقی نمی‌گذارد.

«یک موجود خودآگاه نیاز دارد از دو چیز مطمئن شود، یکی این که وجود دارد و دیگر این که با ارزش است. [که در خوش قدم، مامبل هردوی این نیازهایش تامین می‌شود]، اما این اطمینان منطقاً مستلزم آن است که دیگران تصدیق کنند که این موجود چیست و چگونه است: شما خودتان نمی‌توانید مطمئن شوید که یک شخص هستید، دقیقاً به

این خاطر که تردیدهایی در اصل خودبودگی شما وجود دارد. برای این که خودتان مطمئن شوید که یک شخص هستید به این نیاز دارید که دیگران شما را به عنوان یک شخص بشناسند» (فی، ۱۳۹۰: ۸۳-۸۴).

اساساً همین نیاز به شناسایی شدن، مامبل را تا مرحله ملاقات با انسان ها کشاند و بعد از قبولش از سوی انسان ها، هویت جدید و قابل اتکایی یافت که با تصدیقش از سوی هم قبیله هایش در قالب یک قهرمان، تکوین یافت.

از جمله اصطلاحات تنیده با مقوله هویت، بحث خود و دیگری است. چنان که تصویر برساخته از خود معمولاً در نوعی شناخت از دیگری نهفته است. با توجه به محوریت داستان حول مامبل به عنوان یک پنگوئن قهرمان، مفهوم محوری خود در انیمیشن حول مامبل و جامعه پنگوئن ها شکل می گیرد و دشمن و دیگری در اردوگاه انسان ها قرار دارد. دشمنی که در چارچوب نظری این مقاله قابل وسعت یابی به دو اردوگاه کشورهای مرکز و پیرامون نیز به نظر می رسد.

اما در داستان خوش قدم، انسان ها (که اتفاقاً تصویر انسان متعلق به کشورهای شمال نیز برای آن ترسیم شده)، هم عامل تخریب و تهدید محیط زیست اند و هم عامل منع صید در مناطق مجاور پنگوئن ها و به نحوی نوعی طیفی بودن و نسبیت مفهوم خوب یا بد بودن کردار آدم ها (که غیر و دشمن خوانده می شوند) طرح می شود. درباره رفتار متناقض انسان ها نسبت به محیط زیست می توان گفت:

«فرهنگ ها هماهنگ، یکنواخت، یک صدا و مصالحه جو نیستند. آن ها ذاتاً چندزبانه، مجادله آمیز، تغییرپذیر و باز هستند. فرهنگ ها درگیر فرایندهای مداومی از بازخوانی متقابل و تغییرند که در ضمن آن ها مجموعه های متفاوت و بلکه متضاد مورد بازتأکید، جدال مقاومت، تأثر، تبادل و بازتعریف واقع می شوند» (همان: ۱۰۹).

لیکن با پایان خوش داستان، در نهایت خاطره خوبی از نوع دوستی انسان های شمالی در ذهن مخاطب خوش بین و سهل گیر نقش می بندد و ترس ها و بدبینی مفرط مامبل و دیگر معاشرانش به سهولت به فراموشی سپرده می شود.

اما اساساً این سوال مطرح است که کدام یک از طرفین، به حدود و اقلیم دیگری تجاوز و دست‌یازی کرده است؟ انسان برخوردار از تکنولوژی یا پنگوئن‌ها به نمایندگی از موجوداتی دور از دسترس انسان‌ها؟ آیا این پنگوئن‌ها و موجودات پیرامونی‌اند که در مسیر تداوم حیات طبیعی خود متأثر و منفعل از رفتار کشورهای توسعه‌یافته، دچار عارضه شده‌اند؟ یا مردمان و حاکمان کشورهای شمال‌اند که برای اطفای انواع نیازهایشان متمایل به دستبرد در دورترین مناطق از زیستگاه‌های مدرن و توسعه یافته‌شان شده‌اند؟!

داوری اردکانی با اشاره به ظلم‌های اروپاییان به سیاهان افریقایی^۴ ریشه این گونه دست‌یازی‌ها را معطوف به طبیعت تمدن جدید و نسبتی که بین عقلانیت غربی و استیلای غربی و استعمار وجود دارد؛ خوانده است. به‌زعم وی:

«... معمولاً مردمان برحسب این‌که در کدام حوزه [مرکز یا پیرامون] هستند، بیش‌تر یک جنبه‌را قوی‌تر می‌بینند. کسی که مبارزه‌ضداستعماری می‌کند، بیشتر شأنِ استعماری غرب را می‌بیند و معمولاً بین خوب و بد غرب تفکیک قایل می‌شود، ولی این دو یعنی عقلانیت و استعمار غربی نسبتی با هم دارند و از راه‌های باریک و نسبتاً تاریکی به هم می‌پیوندند... اروپایی‌های استعمارگر می‌گفتند ما حاملان تمدن هستیم. توجه کنید که انگلیس، دوست و حامی مارکس که در نوشتن مانیفست حزب کمونیست شریک بوده می‌گفت استعمار حق دارد دزدان دریایی شمال افریقا را ادب کند. او هم بر استعمار صحنه می‌گذاشت. اساساً استعمار جلوه مهم سیاست اروپایی و سیاست اصلی تمدن اروپایی است» (افروغ و همکاران، ۱۳۸۸: ۲۲-۲۳).

البته منطقی و به‌واقع، نزدیک‌تر است که در خوانش و مواجهه با غرب قرار گرفته در مرکز و مسلط بر دیگر حوزه‌ها، با واقع‌بینی، هر دو جنبه تمدنی‌اش در نظر باشد، یعنی هم بعد استعمارگر و هم بعد حقیقت‌جو و قایل به فهم و کشف هرچه بهتر پدیده‌ها. این خوانشی است که می‌توان به‌وضوح در کتاب نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران

ایران: با دو رویه تمدن بورژوازی غرب اثر حائری (۱۳۶۷) نیز یافت. لیکن در قسم مواجهه با مناطق نفوذپذیر، همواره آن بعد منفی تمدن غرب خودنمایی داشته است. در ورای پوسته انسانی و ارتباطی این اثر و در چارچوب نگرشی این مقاله که مناسبات را از منظر نسبت سوژه - اژه می بیند؛ کنش ارتباطی انسان ها با پنگوئن ها به تعبیری یک مقوله استراتژیک (راهبردی) است. زیرا در کنش استراتژیک، برابری در گفت و گو وجود ندارند و تعامل سلسله مراتبی است. گفت و گو (با زبان بدن) از داخل یک آکواریوم حیات وحش (به عنوان محیطی در انقیاد)، با افراد بیرون از آکواریوم گفت و گو و ارتباطی نابرابر و ترحم انگیز است، همانند این که مامبل بعد از گذشت چند روز در آکواریوم، اساساً قدرت تکلم و حافظه اش را نیز از دست می دهد!

«هابرماس با تمایز میان دو مفهوم «کنش ارتباطی» و «کنش استراتژیک» معتقد است که کنش استراتژیک، عمل دو یا چند فرد برای رسیدن به موفقیت شخصی و اقتصادی است و آن را معطوف به هدف می داند ... اما در کنش ارتباطی، عمل افراد نه برحسب موقعیت و موفقیت شخصی، بلکه براساس احساس مشترک است. افراد به دنبال منافع مالی و شخصی خود نمی باشند و آن چه اهمیت دارد وفای و همدلی است ... هابرماس کنش ارتباطی را دو جانبه و دوسویه (دیالوگ) در برابر رابطه یک جانبه و یک سویه (مونولوگ) می داند. دیالوگ به صورتی تفاهمی همراه با گفتمان، ابزار بیان می باشد» (رزاقی، ۱۳۸۱: ۳۷).

هابرماس این نوع و مرحله از کنش ارتباطی را رهایی انسان از سیطره تکنولوژی می داند، لیکن در خوش قدم نه تنها بعد از نجات پنگوئن ها از خطر گرسنگی، «رهایی» را نمی بینیم، بلکه اتفاقاً شاهد رادارها و فرستنده های جدید و الصاقی بیش تر بر این موجودات پیرامونی هستیم؛ چراکه در نسبت انسان ها و پنگوئن ها این انسان ها هستند که عاقل اند و حق می یابند طرف محجور و ناتوان را به کنترل و تحت حمایت خود در آورند.

«کانت، فیلسوف اخلاق غربی گفت: مردم دو دسته اند، دسته ای که

به عقل رسیده‌اند و دسته‌ای که محجورند. این مقدمه طرح جهانی‌شدن

است» (افروغ و همکاران، ۱۳۸۸: ۲۴).

در این مرحله، گرچه پنگوئن‌ها دیگر گرسنه نیستند، اما پیرامونی‌اند و طبیعت بکر و آزادی عملشان را از دست داده‌اند. چنان که ماکوزه می‌نویسد:

«به‌همان نسبت که وضع اقتصادی جوامع بشری بهبود یافته، آزادی و

اعتبار خود را از دست داده و در مرحله نازل‌تر از تولید واقع شده، و به‌کلی،

معنای حقیقی آن از یاد رفته‌است» (ماکوزه، ۱۳۷۸: ۳۷-۳۸).

هویت و کرامت انسانی

هابرماس در کتاب *بحران مشروعیت* که به‌مسایل و تئوری‌های دولت سرمایه‌داری مدرن می‌پردازد، شرایطی را توصیف می‌کند که با پیچیده‌تر شدن جامعه، «هویت شخص» بیش از پیش در معرض امور عارضی قرار می‌گیرد؛ شرایطی که هم شخص را بی‌دفاع‌تر می‌کند و هم نیازش را به‌حمایت افزایش می‌دهد (هابرماس، ۱۳۸۰: ۲۵۶). درست مانند شرایطی که بر مامبل (پنگوئن داستان) و هم قبیله‌ای‌هایش عارض می‌شود که در عین نوعی مفعولیت از اعمال تخریبی بشر نسبت به محیط‌زیست، توأمان بیش‌تر خود را نیازمند و تحت‌الحمایه انسان برخوردار و عامل همان تخریب‌ها می‌بینند.

در خوش‌قدم، عمده‌نیاز محوری موجودات ضعیف، نیاز معیشتی توصیف می‌شود و این نیازمندی، مجوز سیطره و تفوق انسان‌های برخوردار بر آن‌ها می‌گردد و این شرایطی است که پنگوئن‌ها را به انقیاد کامل انسان‌ها می‌کشاند. در چارچوب تعبیر این انیمیشن عمده ناراحتی و ترس پنگوئن‌ها نگرانی از کاهش منابع غذایی توصیف می‌گردد. سیر رویدادهای داستان، دفع خطر گرسنگی پنگوئن‌ها توسط انسان‌های برخوردار را حکایت می‌کند و متعاقب آن شادی و خوشحالی در فضای انیمیشن حاکم می‌شود. دنیایی که گویی عمده نیازش تأمین آب و نان بخشی از موجودات آن است که با برآورده شدن آن گویا رضایت‌طرفین حاصل می‌گردد.

این منطق داستان به شدت مورد انتقاد نظریه پردازان متأخری چون «فرانسیس فوکویاما» نیز قرار دارد؛ چنان که به اعتقاد او حتی در آن چه نیازهای مادی و معیشتی تصور می شود لایه ایی از هویت خواهی و تشخیص یابی (نیازی فرامادی) مستتر است. به زعم وی:

«بخش عمده ای از آن چه ما به صورت عادی انگیزه های اقتصادی ناشی از نیازها یا علایق مادی می دانیم، در اصل نیازی است برای به رسمیت شناخته شدن کرامت یا موقعیت فرد» (فوکویاما، ۱۳۹۸: ۸۹).

فوکویاما در کتابش (هویت) آمارهای مختلفی از کاهش مرگ و میر در نقاط مختلف جهان و علی الظاهر بهتر شدن وضع بسیاری از کشورها و شهروندان امروز دنیا می دهد، لیکن متعاقباً با نام بردن از انبوه اعتراضات و جنبش های اجتماعی در اقصی نقاط دنیا، این نتیجه گیری را می گیرد که همه چیز در بالارفتن نرخ طول عمر، دسترسی به آب سالم آشامیدنی و غذا و ماهی محدود نمی ماند، بلکه شهروندان امروز دنیا، نیازهای دیگری از جنس نیازهای هویتی دارند که دیده نشدن آن ها منجر به اعتراض و شورش می شود. به عبارتی، ساده لوحانه ترین شکل از تحلیل و تصور اجتماعی را مبتنی بر آن می داند که با برخی آمارهای روایت کننده ارتقای سطح زندگی (مانند ماهی هایی که با هلیکوپتر بر سر پنگوئن ها ریخته می شود)، رضایت عمومی از نظام های حاکم و در ادامه، بعید و دور بودن نارضایتی، اغتشاش و تأمین مشروعیت را نتیجه گرفت. لذا حتی اموری فراتر از اهمیت زنده ماندن و تأخیر انداختن مرگ جسمانی برای موجوداتی چون پنگوئن ها می توان فرض کرد (همان: ۲۶).

«پروژه اخلاقی بورژوازی که مرگ را به هر شکلی حذف می کند و زندگی را بدون هیچ فضیلتی به عنوان ارزش تحمیل می نماید، فقط در آن جایی که مرگ جسمانی نامطلوب احساس می شود، مدتی طولانی برجای می ماند. البته، جوامع سنتی، معنایی بسیار قوی به مرگ، فقر و بیماری می بخشد، در حالی که ستایش زندگی جسمانی به منزله ارزش برتر غیر انسانی است و حتی معنای هستی را در توصیف کاملش از بین

می‌برد. غرب، با افسون‌زدایی از جهان، از زندگی زمینی به حد کمال ارزش می‌سازد. وقتی در برابر خود دیگر آینده ندارد، زندگی مبارزه‌ای پریشان‌علیه زمانه است. البته، زمان زمینی پایان‌ناپذیر می‌گردد، اما این پایان‌ناپذیری عرصه نامحدودی به اضطراب انسان مدرن می‌دهد. انبوه نامحدود تألیفات جانشین خیالی جاودانگی و نامیرایی است... این نپذیرفتن موهبت زندگی یا ادامه حیات به واسطه امر پزشکی، کمک غذایی و حتی صلح داخلی هم برای انسان غیر غربی، و هم برای انسان بدوی دشوار است. «کمیت زندگی» برای آن‌ها فی‌نفسه ارزش نیست، بلکه می‌تواند شرط متساوئیت کیفیت مطلوب باشد» (لاتوش، ۱۳۷۹: ۹۲).

ماکس وبر مدرنیت را، پایان اشکال سنتی اقتدار می‌داند. لیکن این جمله به‌خوبی تنها حکایت‌گر پایان اشکال سنتی اقتدار است نه پایان اقتدار و در «خوش‌قدم» می‌بینیم که چگونه اقتدار بخشی از انسان‌های دانا و برخوردار در عصر مدرن با «کنترل اجتماعی از طریق وسایل ارتباطی توده‌گیر» (هابرماس، ۱۳۸۴: ۴۹۰/۱)، به‌شکل ترحم‌آمیزی بر بخشی دیگر از بازیگران هستی، چتر نفوذ و سلطه می‌افکند و موجودات آسیب‌پذیر پیرامون خود را، به‌مثابه ابژه و شی‌واره‌ای منفعل از اقدامات و تصمیمات خود در نظر می‌گیرد. از نگاه هابرماسی، سرشت همه‌جایی و همه‌شمول رسانه‌ها، هیچ‌راهی برای شکل‌گیری و بالیدن تفکر انتقادی یا کنش انتقادی برای افراد باز نمی‌گذارد.

نتیجه

در این نوشتار، نسبت‌های انسان و پنگوئن در انیمیشن خوش‌قدم، زمینه‌ای برای تطبیق با سه مرحله شناختی هابرماس قرار گرفت. ضمن این که عنوان شد به‌عنوان مخاطب یک اثر هنری، این حق برای نگارنده ایجاد می‌شود که نسبت‌های به‌نمایش درآمده در اثر، در تمثیل و مشابهتی فراتر از نسبت‌های متن اثر، مورد بررسی و خوانش قرار گیرد. بر این اساس، نسبت انسان با پنگوئن (یا طبیعت) در تمثیلی برای دو رابطه

انسان‌های برخوردار (کشورهای شمال) با انسان‌های کم‌برخوردار (کشورهای جنوب) ادراک و به‌کار گرفته شد.

از سوی دیگر، چنین تأکید گردید که تبیین‌های این متن، از خوانش لایه ظاهری و خوش‌بینانه انیمیشن فراتر رفته و برخلاف تصور اولیه که ترسیم مناسباتی انسانی و حاکی از محبت انسان‌ها به طبیعت را به مخاطب اثر القاء می‌کند، این‌گونه استدلال شد که حد این نسبت‌ها، در لایه اول و دوم نظریه شناختی هابرماس متوقف می‌ماند. لذا نه تنها فهمی بین‌الذهانی و برابر (سوژه - سوژه) بین انسان‌ها و پنگوئن‌ها شکل نمی‌گیرد، بلکه درعمل وابستگی و محکومیت هر چه بیش‌تر پنگوئن‌ها در برابر قدرت تکنولوژیک و جایگاه سوژه‌گی و استعماری انسان‌ها بسط می‌یابد. این در حالی است که رهایی و نجات واقعی این موجودات به‌عنوان جزئی از پدیده‌های پیرامونی انسان‌های برخوردار (که از آن به‌عنوان کشورهای شمال) تعبیر شد، در آن خواهد بود که موجودیت و هویت آن‌ها و مهم‌تر از آن مقوله کرامت‌شان مورد مداخله و خدشه قرار نگیرد و زیست جهان‌شان از تغییر و انقیاد روز به روز انسان‌های برخوردار درمان بماند. نه آن‌که ترحم‌آمیز و به شکل حمایتی، غذا و ماهی بر سرشان ریخته شود؛ چراکه پیش از این کمک‌ها، آن‌ها خود برخوردار و صیدکننده ماهی‌ها بودند و این مداخلات انسانی، منجر به ناکامی‌های اخیر و قرار گرفتن‌شان در جایگاه اُبژه شده است. نکته دیگر، برجسته نمودن اهمیت مقوله زبان به‌عنوان قرار گرفتن فضای ارتباط و انتقال معناست. براساس روایت خوش قدم، تشریح شد که چگونه کنش‌های مختلف، حتی ورای کنش‌های انسانی و پیش‌بینی شده، می‌تواند به کنش ارتباطی برای فهم و تأثیرگذاری تبدیل شود و از گذر این ارتباط، معنای خود و دیگری چگونه مدام تغییر می‌یابد؛ چنان‌که مامبل به‌عنوان دگرِ قبیله‌اش تبدیل به قهرمان قبیله می‌شود و انسان‌ها به‌عنوان دگرِ دیگر موجودات، در چارچوبه گفتمانی انیمیشن، به‌حامی و ناجی (خودم‌تعالی) آن‌ها بدل می‌شوند.

نهایت این‌که چگونه ابزارهای تکنولوژی و برخورداری برخی انسان‌ها از این ابزارها، می‌تواند آن‌ها را در جایگاه سوژه و شناسای دیگر موجودات تبدیل کند و حتی با

تعبیر مطرح در این نوشته کمک‌های آن‌ها و ظاهر شدنشان در مقام ناجی، همچنان به عنوان اقدامی مداخله‌آمیز و نامطلوب و دربردارنده نادیده‌انگاری هویت و کرامت دیگر موجودات، معنا یابد.

پی‌نوشت‌ها

۱. Happy Feet، انیمیشنی به کارگردانی جورج میلر، محصول مشترک آمریکا و استرالیا در سال ۲۰۰۶ و برنده جایزه اسکار بهترین انیمیشن همان سال.
Miller, G., Miller, B., and Mitchell, D. (Producers), Miller, George (Director). (2006). Happy Feet. Australia and United States: Village Roadshow Pictures.
۲. آثاری چون «نقد و بررسی ردپای اندیشه سیاسی توماس هابز در پویانمایی زوتوپیا»، منتشر در شماره ۳ دوفصلنامه مطالعات هنر و رسانه را می‌توان کوششی جهت پوشش دادن به این خلأ ارزیابی کرد. در مورد اخیر، مبتنی بر اندیشه سیاسی توماس هابز، انیمشن زوتوپیا مورد خوانش قرار گرفته که منتهی به فهمی پساهابی از آن اثر گردیده است (کشیشیان و مویزچی، ۱۳۹۹: ۸۷).
۳. «انسان‌های متعلق به جماعت‌های اولیه، همه اجزاء و عناصر هستی را زنده و دارای پیوند درونی و قابل تبدیل به یکدیگر می‌پنداشتند» (پولادی، ۱۳۸۵: ۷).
۴. به‌طور مشخص، کشور «سنگال».

منابع

- ادگار، اندرو و سچ ویک، پیترو. (۱۳۸۷). مفاهیم بنیادی نظریه فرهنگی. ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.
- افروغ، عماد و همکاران. (۱۳۸۸). پرسش جهانی شدن: مجموعه گفت‌وگوها با صاحب‌نظران ایران/اسلامی. تهران: سوره مهر.
- برنز، رابرت. ام و پیکارد، هیو ریمنت. (۱۳۹۹). فلسفه علم تاریخ: از روشن‌گری تا پساتجدد. به اهتمام عباس منوچهری و دیگران. تهران: سمت.
- بودریار، ژان. (۱۳۹۳). نظام/اشیاء. ترجمه پیروز ایزدی. تهران: ثالث.
- پولادی، کمال. (۱۳۸۵). تاریخ اندیشه سیاسی در ایران و اسلام. تهران: نشر مرکز.
- تاجیک، محمدرضا. (۱۳۹۰). سیاس‌سیاست: نظریه و روش. تهران: نشر نی.
- حائری، عبدالهادی. (۱۳۶۷). نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران: با دو رویه

تمدن بورژوازی غرب. تهران: امیرکبیر.

حقیقت، سید صادق. (۱۳۸۷). روش شناسی در علوم سیاسی. قم: دانشگاه علوم انسانی
مفید

راودراد، اعظم و عاله پور، مانیا. (۱۳۹۵). «تحول بازنمایی دیگری در انیمیشن های برنده
جایزه اسکار». مطالعات فرهنگ و ارتباطات. ۳۶(۱۷): ۸۵-۱۰۵.

رزاقی، افشین. (۱۳۸۱). نظریه های ارتباطات اجتماعی. تهران: پیکان.

ریکور، پل. (۱۳۷۳). زندگی در دنیای متن. ترجمه بابک احمدی. تهران: نشر مرکز.

سلطانی، علی اصغر. (۱۳۸۴). قدرت، گفتمان و زبان (سازوکارهای جریان قدرت در
جمهوری اسلامی ایران). تهران: نشر نی.

سلیمی، حسین. (۱۳۸۴). نظریه های جهانی شدن. تهران: سمت.

فوکویاما، فرانسیس. (۱۳۹۸). هویت (سیاست هویت کنونی و مبارزه برای به رسمیت
شناخته شدن). ترجمه رحمان قهرمان پور. تهران: روزنه.

فی، براین. (۱۳۹۰). پارادایم شناسی علوم انسانی. ترجمه مرتضی مردیها. تهران:
پژوهشکده مطالعات راهبردی.

کشیشیان سیرکی، گارینه و مویزچی، جواد. (۱۳۹۹). «نقد و بررسی ردپای اندیشه
سیاسی توماس هابز در پویانمایی زوتوپیا». مطالعات هنر و رسانه. ۲(۳): ۸۷-۱۱۵.

لاتوش، سرژ. (۱۳۷۹). غربی سازی جهان. ترجمه امیر رضایی. تهران: قصیده.

لسناف، مایکل ایچ. (۱۳۸۵). فیلسوف سیاسی قرن بیستم. ترجمه خشایار دیهیمی.
تهران: نشر ماهی.

مارکوزه، هربرت. (۱۳۷۸). انسان تک ساحتی. ترجمه محسن مؤیدی. تهران: امیرکبیر.
محسنیان راد، مهدی. (۱۳۶۹). ارتباط شناسی: ارتباطات انسانی (میان فردی، گروهی،

جمعی). تهران: سروش.

مهدی زاده مقدس، اسری و همکاران. (۱۳۹۷). «بررسی کنش متقابل دراماتیک بین
شخصیت کودک و بزرگسال در نمایش رادیویی بر مبنای نظریه کنش ارتباطی

هابرماس». مطالعات میان رشته ای ارتباطات و رسانه. ۱(۲): ۱۰۷-۱۳۵.

نوذری، حسینعلی. (۱۳۸۶). *بازخوانی هابرماس*. تهران: چشمه.
ویینی، میشل ژاک. (۱۳۷۷). *تئاتر و مسائل اساسی آن*. ترجمه سهیلا فتاح. تهران: سمت.

هابرماس، یورگن. (۱۳۷۵). «درهم تنیدگی اسطوره و روشنگری». ترجمه علی مرتضویان. *ارغنون*. ۳ (۱۱ و ۱۲). ۲۹۱-۳۱۶.
هابرماس، یورگن. (۱۳۸۰). *بحران مشروعیت*. ترجمه جهانگیر معینی. تهران: گام نو.
هابرماس، یورگن. (۱۳۸۴). *نظریه کنش ارتباطی*، جلد ۱. ترجمه کمال پولادی. تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران.

Gortzen, R. and Habermas. J. (1982). *Eine Bibliographic Seiner Schriften unter Sekundarliteratur*. Frankfurt am Main: Suhrkamp.

Habermas, Jurgen. (1981). "Talcott Parsons: Problems of Theory Construction". *Sociological Inquiry*, no.51.

Habermas, Jurgen. (1982). "A Reply to my Critics", in J. B. Thompson & D. Held (Eds.), *Habermas: Critical Debates*.

Shulman, A.D. and Penman, R. (1981). "Non-verbal communication". *Contact-Human communication and its history*. London: Thames and Hudson.